

بررسی تطبیقی اسطوره‌های ایرانی و سامی در دیوان انوری

لیلا رحیمی مهروان^۱

مهدی شریفیان^۲

چکیده

اسطوره (Mythe)، خاطرات ازلی، باورها و اعتقادات قومی و ملی است که شاعر به یاری آن، جهان پیرامون را توصیف می‌کند و بدین وسیله، جهانی نو، خیالی و آرمانی می‌آفریند. تصویرسازی با عناصر اساطیری، در سروده‌های سده ششم و هفتم، که حماسه‌سرایی به دلایل گوناگون، جایگاه رفیع خود را از دست داده، بسیار پررنگ است. انوری، شاعر پرآوازه عصر سلجوقی، در مقام ترکیب و تلفیق اساطیر همگون ایرانی و سامی و با استفاده تلمیحی و تمثیلی، از این اسطوره‌ها، در مدح ممدوحان، بسیار سودجسته و مدح را به اعلیٰ علین کشانده است. در مقاله حاضر، به شیوه تحلیلی-توصیفی، چگونگی بهره‌گیری انوری از اسطوره‌های ملی، قومی و مذهبی به عنوان سِت (Set) ادبی، برای تزیین کلام و اثربخشی بر ممدوح، مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

کلید واژه‌ها: اسطوره، ایرانی، سامی، انوری

^۱ - دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بوعلی سینا، دانشکده ادبیات و علوم انسانی همدان - ایران.

^۲ - گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه بوعلی سینا، دانشکده ادبیات و علوم انسانی همدان - ایران (نویسنده مسؤل)

مقدمه

اسطوره (Mythe)، نوع نگرش انسان بدوی، به جهان پیرامون خویش است که تمام جنبه‌های زندگی او چون زبان، باورها و شعر و احساس او را، تحت تأثیر قرار داده است. شعر و ادبیات، محملی است که شاعر با آن با جهان ارتباط برقرار می‌کند و با زبانی خیال‌آمیز و البته هنری و ادبی، به تصویرگری نگرش خویش به هستی می‌پردازد. چرا که، شعر و اسطوره، ارتباط ژرفی باهم دارند؛ سبب‌های این ارتباط از دیدگاه "فتوحی" چنین است: «یکی از آن رو که هردو، در دنیای آفرینش‌های تخیلی‌اند و دیگر این‌که، هردو، زبان غیراستدلالی و تصویری را به کار می‌گیرند. به سبب همین قرابت،... شخصیت‌ها، مکان‌ها، حوادث اسطوره‌ها برای شاعر، زنده و ملموس و نام اشخاص و مکان‌ها و زمان‌های اساطیری، سرشار از خاطرات ازلی و باورها و اعتقادات قومی و ملی است. تصویر اسطوره‌ای، دریچه ورود به اعماق تجربه ناخودآگاه جمعی است؛ از این جهت، مانند نماد، عمل می‌کند.» (فتوحی، ۱۳۸۹: ۲۷۹)

اسطوره، از آن رو که، یکی از هزاران ابزاری است که شاعر به یاری آن، جهان پیرامون را توصیف می‌کند یا جهانی نو، خیالی و آرمانی می‌آفریند، از ارکان اساسی یک شعر ناب، به‌شمار می‌آید. این ارکان به باور "براهنی" چیزهایی فراتر از عروض و قافیه است که: «جوهر جاودانی شعر» نام دارد. «این جوهرها در حالتی بسیار ساده، تشبیه و در حالتی کمی پیچیده ولی متعالی و درونی و ذهنی، استعاره و در حالتی متعالی‌تر و گسترده‌تر و عمیق‌تر، سمبل و بعد در اوج، اسطوره هستند.» (براهنی، ۱۳۸۰: ۸)

آبشخور تصویرسازی‌ها و مضمون‌پردازی‌های سروده‌های بسیاری را در ادبیات فارسی می‌توان در روایات و داستان‌های اساطیری گوناگون قومی، تاریخی و حماسی جست که دگرگونی کمی و کیفی بسیاری از شرایط و وضعیت اجتماعی و سیاسی روزگار شاعر پذیرفته و نمودها و جلوه‌های ویژه آن برهه زمانی خاص را نمایانده و شاعران با مقاصد گوناگون از آن‌ها سود

جسته‌اند. تصویرسازی با عناصر و مؤلفه‌های اساطیری در سروده‌های سده ششم و هفتم، که حماسه سرایی به سبب‌های گوناگون، جایگاه پیشین خود را از دست داده است، از جریان‌های فکری بسیار پررنگ است؛ چرا که اسطوره به خوبی می‌تواند با مقتضیات اجتماعی هر زمانه همخوانی پیدا کند و انوری از شمار قصیده سرایان برجسته سده ششم است که به تأثیر از شاه‌نامه سترگ فردوسی بزرگ، عناصر اسطوره‌ای ایرانی و ملی و نیز به تأثیر از فرهنگ مذهبی و دین اسلام، عناصر اسطوره‌ای سامی در بن‌مایه‌ها و تصویرهای شعری او، نقش به‌سزایی دارد.

در مقاله حاضر به شیوه توصیفی - تحلیلی، با تکیه بر دیوان انوری دو مورد از اسطوره‌های ایرانی و دو مورد از سامی با رویکرد تطبیقی و چگونگی کاربرد و تأثیر آن‌ها در سراسر دیوان او مورد بحث و بررسی قرار گرفته است.

پیشینه پژوهش

آنچه مسلم است پژوهش در اساطیر از نظر محققان دور نمانده است که به لحاظ پیشینه پژوهش، به شماری از آن‌ها که هریک از جهاتی همسو با موضوع پژوهش پیش‌رو است، می‌توان اشاره نمود:

۱- کتاب «تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی» به قلم سیدعلی اردلان جوان، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ دوم، سال ۱۳۷۳، ضمن اشاره به تعریف و پیدایش اسطوره، ویژگی‌ها و انواع آن، به بررسی بازتاب شاهان و پهلوانان اسطوره‌ای ایرانی در دیوان خاقانی پرداخته و قدرت ذهنی خارق‌العاده شاعر و گستردگی زمینه‌های نقد ادبی را نشان داده است. نویسنده، در ضمن این مهم، به معرفی اجمالی شخصیت‌های مورد بحث نیز پرداخته است.

۲- کتاب «تجلی اسطوره در شعر حافظ» به قلم محمد سرور مولایی، انتشارات توس، چاپ نخست، سال ۱۳۶۸، در ۴۴۸ صفحه به حدود هشتاد داستان اعم از دینی، تاریخی، اساطیری،

اجتماعی، عشقی و... که به گونه‌ای در آثار ادبی فارسی جلوه‌گر شده‌اند، اشاره شده که می‌توان آن را گزیده نظم و نثر فارسی برشمرد.

۳- مقاله «بررسی و تطبیق شخصیت جمشید و سلیمان در مثنوی‌های عطار، دیوان حافظ و دیوان خواجه» به نگارش شهروز جمالی و زهرا جمالی، فصلنامه تخصصی تحلیل و نقد متون زبان و ادبیات فارسی، شماره ۱۶، تابستان ۱۳۹۲، افزون بر بیان سرگذشت جمشید و سلیمان (ع)، شباهت‌ها و تفاوت‌های شخصیتی، به ذکر شاهد مثال‌هایی از آمیختگی این دو شخصیت و تحلیل آن‌ها در شعر شاعران یادشده و علل یکسان‌انگاری شخصیت‌های اساطیری - مذهبی و انگیزه این شاعران در استفاده از این اسطوره‌ها پرداخته‌است.

۴- مقاله «اعلام حماسی پهلوانی در دیوان انوری»، منتشر شده در اولین همایش بین‌المللی نوآوری و تحقیق در هنر و علوم انسانی، سال ۱۳۹۴، صفحات ۱۲-۲۴، به نگارش عباسعلی خمرزابلی و منصور نیک‌پناه با نشان دادن ایران‌گرایی شاعر و زاویه‌نگرش او به اساطیر، به بررسی وضعیت ۲۲ تن از شخصیت‌های اسطوره‌ای، حماسی و پهلوانی در دیوان انوری پرداخته‌است.

۵- مقاله‌ای با عنوان «بررسی تطبیقی عناصر و مضامین ایرانی و سامی در کلیات سعدی» نیز از منوچهر جوکار، نصراله امامی و شیما فاضلی، در مجله شعرپژوهی دانشگاه شیراز، سال نهم، شماره اول، بهار ۱۳۹۶، پیاپی ۳۱، به بررسی آثار سعدی با توجه به جریان‌های فکری روزگار شاعر و توجه او به مضامین مربوط به دو فرهنگ ایرانی و سامی، با سه رویکرد دین و فرهنگ، اقلیم و مظاهر جغرافیایی و شخصیت‌های انسانی پرداخته‌است.

۶- در پایان‌نامه «مقایسه کاربرد اسطوره در قصاید ناصر خسرو، سنایی، انوری و خاقانی»، در مقطع کارشناسی ارشد به نگارش عطیه مشاهری فرد و راهنمایی دکتر حسینعلی قبادی، دانشگاه تربیت مدرس، سال ۱۳۹۱، ضمن ارائه تعریفی از اسطوره و ارتباط آن با شعر، عرفان، دین و...، وضعیت ادبیات حماسی در روزگار شاعران یادشده، عناصر عمده اساطیری چون آفرینش، عناصر

چهارگانه طبیعت، برخی شخصیت‌های دینی، تاریخی و ملی و مقایسه کاربرد هریک در دیوان این شاعران و نیز دلایل گرایش آنان به اسطوره یاد شده است.

گفتنی است این آثار در جای خود بسیار ارزشمند و مجمل‌اند، اما تنها، یک منبع به یکی از اساطیر ایرانی و سامی (جمشید و سلیمان) در کنارهم اشاره داشته است.

از آنجا که، اسطوره‌ها همیشه زنده‌اند و با امور مادی و معنوی زندگی بشر ارتباط تنگاتنگ دارند، نه تنها با گذر زمان کهنه نمی‌شوند، بلکه در هر دوره، از اجزا و عناصرشان به گونه‌ای خاص بهره گرفته شده است. از این رو، بررسی و تحلیل قصه‌ها و اسطوره‌ها از حوزه‌های مهم و ارزشمند پژوهش به‌شمار می‌رود. پژوهش در حوزه اسطوره، امروزه یکی از راه‌های شناخت پایه و ارزش ادبی هر ملت است. از سوی دیگر، چون اسطوره‌های ایرانی و سامی مرزهای مشترک فراوانی در ادبیات سبک خراسانی و عراقی دارند، پرداختن به آن‌ها در جای خود با ارزش و سودمند می‌نماید؛ به‌ویژه نگاه تلفیقی به این دو حوزه از اساطیر که انعکاس ادبی قابل توجهی در دیوان انوری یافته‌اند، ضرورت پرداختن به این موضوع را، به‌ویژه برای شناخت سطح فکری و زبانی او، دوچندان می‌کند.

بر اساس مطالب پیش گفته، چند پرسش اساسی پیش روی پژوهنده قرار می‌گیرد:

۱- انوری این اساطیر را به چه منظور و انگیزه‌ای به کار گرفته است؟

۲- آیا به‌راستی انوری خود به این اساطیر، باور قلبی داشته است؟

یافته‌های پژوهش

۱- انگیزه‌های بهره‌گیری انوری از اسطوره‌های ایرانی و سامی

۱-۱- توان بالای تخیل

ارتباط مستقیمی بین قدرت خیال‌پردازی شاعر و بهره‌گیری از اسطوره، وجود دارد. در دوره زندگی انوری، به سبب جانب‌داری‌های شدید مذهبی حکومت ترکان، اساطیر سامی به سرعت رشد و توسعه پیدا کرد و همه کوشش‌ها بر این بود که اساطیر اسلامی و سامی، وارد فرهنگ ایرانی شود؛ در نتیجه، عناصر اسطوره‌ای سامی با عناصر اسطوره‌ای ایرانی تلفیق یافته و گاهی آن‌ها را تحت تأثیر خود قرار داده است. از این‌رو، ترکیبی از این اساطیر را در دیوان انوری با بسامدهای مختلف می‌بینیم که بیش از هر چیز، ناشی از توان بالای خیال‌پردازی او بوده است. البته باید یادآور شویم که او، از میان اساطیر سامی، تنها به اساطیر مربوط به فرهنگ اسلامی، یعنی؛ پیامبران، التفات داشته است. او به‌خوبی توانسته است از گنجینه علمی و آگاهی‌هایی که از اساطیر سامی و ایرانی داشته، بهره‌برد و قدرت تخیل فوق‌العاده، او را در تصویرسازی‌ها و استفاده از خیال، یاری رسانده است.

۱-۲- آگاهی عمیق از روایت‌های اساطیر سامی و ایرانی

عوامل آگاهی شاعران فارسی از روایات اساطیری سامی در کنار اطلاع از روایات ملی را در دو مورد می‌توان خلاصه کرد: یکی اینکه، «پس از حمله عرب و استقرار اسلام در ایران، داستان‌های ملی ما با قصه‌های سامیان آمیخته شد.» (اردلان جوان، ۱۳۷۳: ۵۹) دیگر این که، بخش عمده دانش‌ها و تحصیلات ادبی شاعران در روزگار انوری، بر اساس تفسیر، مطالب دینی و علوم قرآنی و نقلی بود و در پرداختن به اسطوره‌ها نقش مهمی داشت. مفسران قرآن، در امر تفسیر به شرح رجال پرداخته و از اسرائیلیات نیز بهره می‌گرفتند و تعدادی از آنان که، از تاریخ اساطیری ایران زمین، آگاهی داشتند، شباهت‌هایی بین روایت‌های اسرائیلی و ایرانی یافته و به شرح و گسترش

چنین روایت‌هایی، دست می‌زدند. این‌گونه شد که روایت‌های اساطیری ایران با تفاسیر و قصص انبیا و دیگر اساطیر سامی تلفیق یافت.

انوری در کنار بهره‌گیری از معلومات خویش در دیوان شعری در زمینه طب، نجوم، ریاضی و غیره، از بهره‌گیری از اساطیر سامی و ایرانی نیز غافل نبوده است.

۱-۳- نژاد شاهان غزنوی و سلجوقی

در روزگار حکومت ترکان در ایران، با وجود خوارداشتن شاهکار سترگ حماسی فردوسی بزرگ، از سوی محمود غزنوی، اساطیر ملی ایرانی همچنان به حیات خود ادامه می‌دادند، اما گاهی با اساطیر سامی درمی‌آمیختند و در شکل و قالب جدیدی در آثار ادبی زمان، جلوه می‌یافتند. ترکان، برخلاف عرب‌ها، موفق نشدند اساطیر خود را به فرهنگ ایرانی وارد کنند. اما حکومت آنان از چند جهت، بر نگرش شاعران به اسطوره، مؤثر افتاده است.

ترکان سلجوقی نه چون سامانیان، شعر دوست بوده و نه مانند غزنویان، صله‌های آنچنانی به شاعران می‌بخشیدند. اما همچنان در اختیارداشتن شاعران و گردآوردن آنان را در دربار، از ملازمت حکمرانی برمی‌شمردند. اما از آنجا که، قدرت کمتری نسبت به گذشته داشتند، چندان خبری از آن شکوه و جلال درباری و رفت و آمد شاعران و رضایت‌مندی آنان نبود.

در چنین فضایی است که شاعر، همواره زبان به هجو و بدگویی از شاعران دیگر گشوده و سعی در پایین کشیدن جایگاه آنان دارد تا هم به نوعی از کمبودهایی که دربار روزگار او در سنجش با دربارهای پیشین دارد، عقده بگشاید و هم به‌گونه تعریض، از اوضاع نامطلوب موجود، شکوه کند.

سیر در دیوان انوری، به‌خوبی حسرت او را از دوره‌های پیشین، آشکار می‌سازد؛ اینکه، از نظر توان‌مندی شعری، چیزی کم از شاعران گذشته ندارد، اما کمتر از آنان، صله و پاداش دریافت

می‌کند و به این سبب، خود را مغبون و کم‌اقبال می‌شمارد. وی برای اثبات برتری و جاهت شعری و دانش وسیع خویش، اساطیر گوناگون را با تمام جزئیات داستانی در سروده‌هایش به-کار می‌برد تا به مخاطب، القا کند که از قدرت بالای شعری و خیال‌پردازی و آگاهی عمیق از فنون شعری و روایت‌های اسطوره‌ای برخوردار است. تا آنجا که گاهی از همان بیت آغازین (= مطلع) قصیده، زبان به ستایش ممدوح گشوده، گویی که سخن دیگری جز وصف و ستایش نمی‌داند. او، در ضمن قطعه‌ای، به این تفاوت بین دربار غزنویان و سلجوقیان در بزرگداشت شاعران اشاره دارد:

عنصری گر به شعر، می‌صله یافت نه ز ابنای عصر، برتری است
نیست اندر زمانه، محمودی ورنه هر گوشه، صد چو عنصری است
(شفیعی کدکنی، ۱۳۹۴: ۵۳۷)

۱-۴- وضعیت نامطلوب جامعه

نیاز بشر به دستیابی به کمال مطلق و دوری از کمبودها و کاستی‌های موجود، همواره او را به اسطوره‌سازی وامی‌دارد. تاریخ واقعی هرگز نمی‌تواند پاسخ‌گوی کمال‌گرایی انسان باشد و در شرایط نامطلوب و پراضطراب جامعه، انسان بیش از پیش در پی یافتن راه‌هایی برای جبران این کمبودهاست.

دوره انوری پر از آشوب و اضطراب بوده است. در چنین زمانه‌ای باید برای لقمه‌ای نان کمر خم کرد و پیداست که شاعر به خواسته‌هایش نمی‌رسد. این نارضایتی از وضعیت اجتماعی، پای شخصیت‌های اسطوره‌ای را به دامن شعر می‌گشاید. قهرمانان اسطوره‌ای، انسان‌های کاملی‌اند و در یک ویژگی، در اوج کمال. از این رو، شاعر تمنای کمال مطلوب را با بهره‌گیری از چهره‌های آرمانی اسطوره‌ای به نظم می‌کشد.

انوری از آن دست، شاعرانی است که، توجهی به ماورای دنیای مادی ندارد: «وی به علت فقدان پایگاه روحی استواری، از نوع آنچه در اشعار ناصر خسرو، سنایی و سیف فرغانی می‌توان

دید، هرگز نتوانسته به چیزی ایمان داشته باشد.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۴: ۱۱۴) دغدغه‌های او زمینی و دون‌مایه است و این امر، سبب شده که شعر او با وجود آنکه از بلاغتی قوی برخوردار است و یکی از سه پیامبر شعر فارسی به‌شمار می‌رود، اما محتوا و مفهوم شعری بسیار ضعیفی داشته باشد. برای نمونه، از بین پانصد و هفت قصیده او، تنها سه قصیده از مدح و توصیف و ستایش‌گری به دور مانده است. در موارد دیگر، تمام توان خود را صرف جلب رضایت ممدوح نموده تا صله‌ای دریافت نماید و حتی تا آنجا پیش رفته که در جایی خود را قُلتبان خوانده است؛ با این حال، تکلیف شخصیت‌ها و شاعران دیگر مشخص است.

پس، عجیب نیست که می‌بینیم او حتی اساطیر و شخصیت‌های اسطوره‌ای را نیز از جایگاه خود پایین‌تر آورده و بی‌آنکه اعتقاد و باور قلبی به همه آنها داشته باشد، فقط دست‌مایه اغراق‌های شاعرانه خویش ساخته است و ارزش چندانی برای آنها قایل نشده، بلکه با استفاده تلمیحی و تمثیلی از آنها، تمام ویژگی‌های هر اسطوره را به شخص ممدوح، منحصر ساخته و سعی او، به نمادسازی با سازه‌های اساطیری ایرانی و سامی، منجر گردیده است. هرچند نمادهایش نیز، هرگز به پای نمادهای اسطوره‌ای شاعرانی چون سنایی، نمی‌رسد. انوری به سبب علاقه شدیدی که به فلسفه و استدلال دارد، تمایل زیادی داشته است که او را حکیم، لقب دهند و حتی گاهی در سرزنش و نکوهش شعر و شاعری، داد سخن داده است:

انوری، بهر قبول عامه چند از ننگِ شعر راهِ حکمت رو، قبولِ عامه گو، هرگز، مباش
در کمالِ بوعلی، نقصانِ فردوسی، نگر هرکجا آمد شفا، شه‌نامه گو، هرگز، مباش
(انوری، ۱۳۶۴: ۴۱۴)

به نظر می‌رسد که، بهره‌گیری انوری از عناصر اسطوره‌ای سامی و ایرانی در شکل بسیار عرفی، پست و سخیف است و حتی گاهی ممدوحان را برتر و والاتر از شخصیت‌های ملی و دینی برشمرده و برای دریافت اندک‌مایه، صله یا جیفه‌ای ناچیز از مایحتاج زندگی، والاترین

شخصیت‌های اسطوره‌ای را دست‌مایه‌ای بیش قرار نداده است. برای نمونه، اساطیر افراسیاب و اسفندیار را برای درخواست چیزی پست، چون شراب، در این قطعه یاد کرده و به سبب هم نامی ممدوح با اسفندیار کیانی، چهره‌ملی شاهنامه، تنها از شبکه معنایی در کنار دیگر نام‌های متناسب با آن بهره گرفته تا به زیبایی کلام خویش افزوده و خواهش دلش را به عرض ممدوح برساند و یا زمانی که از کسی پیراهنی درخواست می‌کند، از داستان یوسف(ع) و پیراهن دریده وی سخن به میان می‌آورد، با کمال تأسف، اسطوره‌ها را از اوج و کمال قداست به حضيض مادیت فرومی‌کشاند. (همان، ۳۸۸/ ۴- ۵ و ۴۲۷ / ۱۰۴۴۷)

گفت افراسیاب وقت شوی گر بدست آوری از آن، دو سه من
 باده‌ای چون دم سیاوشان سرخ، نه تیره چون چه بیژن
 (همان، ۳۸۸ / ۴- ۵)

۲- شاخص‌ترین عناصر اسطوره‌ای ایرانی و سامی تلفیق شده در دیوان انوری

۲-۱- اسکندر و خضر(ع)

«اسکندر، پسر فیلیپ و یونانی است که وارد اساطیر ایرانی هم شده است، اما چون ایرانیان، تسلط بیگانه را بر نمی‌تابیدند، کوشیده‌اند که اسکندر را ایرانی و از نسل دارا، جلوه بدهند.» (یشت‌ها: ۲ / ۲۰۸) در متون پهلوی با صفت گجستگ (= ملعون) و رومی ذکر شده و در متون اسلامی، زیان‌کار دانسته شده است؛ در حالی که، در اسکندرنامه نظامی، اصیل و شاهزاده‌ای از نژاد کیانیان است که با دانش و نسب خویش، کارهای بزرگی انجام داده است. «در شعر فارسی نام اسکندر را با مضامینی چون آب حیات، شوکت و جلال، جهانگردی و اصل و نسب به کار گرفته‌اند.» (یاحقی، ۱۳۸۸: ۱۲۵) البته در ادب یونان نیز، جنبه رمزگونگی یافته و از آنجا که، نتوانسته به چشمه آب زندگانی راه یابد، چندان نمی‌توان او را در سیر و سلوک عارفانه، موفق شمرد.

در عصر ظهور اسکندر، عقاید گوناگونی پدید آمد؛ «بعضی او را با ابراهیم (ع) معاصر می‌دانند.

بعضی او را پس از موسی (ع) یا عیسی (ع) دانسته‌اند. بعضی دیگر نیز، ذوالقرنین مذکور در قرآن را همان اسکندر یونانی برشمرده‌اند که ممالک دنیا را در اختیار گرفت. (وصال، ۱۳۸۵: ۳۹۰) از سوی دیگر، «اسکندر در کتاب بندهشن، براندازنده حکومت و پادشاهی‌های ایران معرفی شده‌است که پس از کشته شدن دارا، این سرزمین را به نود کدخدایی تقسیم نمود و با ظهور اردشیر، کدخدایی‌ها برچیده شد و ایران زنده گردید.» (خمرزایی و نیک‌پناه، ۱۳۹۴: ۱۵) انوری در دیوان خود، بیست و پنج بار نام اسکندر را آورده‌است و بارها به داستان او و جست و جوی آب حیات، اشاره دارد. در قصایدی به داستان اسکندر و قوم یاجوج اشاره می‌کند و رای و تدبیر ممدوح را برتر و با ارزش‌تر از تدبیر اسکندر می‌شمارد:

کمینه چاکرِ حلمت، هزار افلاطون کمینه بندهٔ فضلت، هزار اسکندر

(انوری، ۱۳۹۴: ۴۲ / ۸۵)

خواجه بتدبیر و رای، سدّی، دیگر کشید رخنهٔ یاجوج بست، سدّ اسکندر شکست

(همان: ۱۵ / ۴۰)

در چند قطعه، به آب حیات و آب حیوان هم در کنار نام اسکندر، اشاره کرده و از نظر جلال و شکوه، ممدوح را برتر از اسکندر، دانسته و آب حیات را در برابر الطاف ممدوح، به هیچ گرفته است:

گر اسکندر زنده گردد، از تواضع، هر زمان باتو این گوید که: جاهت را اسکندر چاکرست

(همان: ۹ / ۶۳)

ای خداوندی که پیش لطف خاک پای تو آب حیوان از وجود خویش، بیزاری می‌کند

(همان: ۱ / ۲۲۱)

در همهٔ موارد، انوری، داستان اسطوره‌ای اسکندر را در خدمت مدح ممدوح، قرار داده و به ارزش اسطوره‌ای آن بی‌اعتنا بوده‌است. شخصیت اسطوره‌ای خضر در کتاب مقدس (تورات و انجیل) نامعلوم است، اما در روایات اسلامی از پیامبران بنی‌اسرائیل در زمان حضرت موسی (ع)، دانسته شده‌است. «نام او تالیا بن ملکان بوده و چون به هر جا قدم می‌گذاشت، سبز می‌گشت و چوب‌های خشک، به قدم مبارکش سبز و شکوفا می‌شد، خضر نامیده شده‌است. به باور برخی، او، همراه اسکندر در جست‌وجوی آب حیات بوده که سرانجام به آن، دست می‌یابد و جاودان می‌گردد.» (طباطبایی، ۱۳۶۳، ج ۱۳: ۵۹۸)

خضر، موکل دریا و راهنمای گم‌شدگان در دریا است. در عرفان اسلامی، خضر، نماد راهنما، پیر و انسان کامل است. در فرهنگ مردم فارس هرکس، یک‌بار در عمرش، خضر را می‌بیند و اگر او را بشناسد و چیزی از او بخواهد، برآورده می‌شود. این حضور پرننگ خضر در فرهنگ عامه، به سبب تأثیر و نفوذ روح عرفان و تصوّف در بین عموم مردم است. ازسویی، داستان همراهی خضر با موسی و تعلیم باطنی خضر نیز که در قرآن و تفاسیر آمده، سبب وجهه عرفانی او شده است.

انوری، با تلفیق این دو اسطوره در دیوان خود، دوبار به نام خضر اشاره کرده؛ یک بار در غزل و بار دیگر در قطعه و در هر دو مورد به باوری که در مورد همراهی خضر و اسکندر برای یافتن آب حیات رایج بوده، نظر داشته است. در قطعه، برای ممدوح خود، آب حیات و جاودانگی آرزو می‌کند و در غزل، با اشراف به جزئیات داستان اسکندر و خضر، شخصیت اسکندر را با خضر، همسان دانسته است. اما به نظر می‌رسد که گویی، به این اسطوره باور قلبی ندارد و از این داستان، صرفاً استفاده ابزاری کرده تا مضمون شعرش را برکشد و معنا را در ظرف زیبایی از واژگان، بگنجاند:

ای پادشا، سکندر ثانی و خضر، تو این شربت مبارکت، آب حیات باد

(انوری، ۱۳۶۴: ۱۴۱ / ۹)

در ظلمت نیاز، به جهد سکندری خضر طرب به چشمه حیوان، نمی‌رسد

(همان: ۹۷ / ۲)

۲-۲- جمشید و سلیمان (ع)

«جمشید» یا «جم» نام نخستین پادشاه اسطوره‌ای ایرانی است. «جم در متون پهلوی، jam, و jamshid به اوستا yima و در سانسکریت yama از کهن‌ترین چهره‌های اساطیر هند و ایرانی می‌باشد. او در اساطیر ایران، ور یا کاخی بنا می‌کند و در سال‌های حکومتش، سرما، بیماری، مرگ و تاریکی نیست. در آغاز بهار سلطنت خود را تجدید می‌کند. به عبارتی، جشن نوروز، جشن پیروزی و فرمانروایی کامل اوست.» (بهار، ۱۳۷۵: ۷ - ۲۲۵) در آثار ادبی ما از نظر شکوه و قدرت، کمتر نظیری برای جمشید می‌توان یافت.

«اهورامزدا، جمشید را برگزید و به زمین فرستاد. او، هفتصد سال بر زمین پادشاهی کرد، بر دیو و پری و انسان مسلط بود، گله‌های بی‌شمار داشت. بیرون آوردن آهن از دل سنگ، بافتن پارچه، ساختن گرمابه و بناهای بلند، استخراج زر و سیم و گوهر و به کارگرفتن بوهای خوش را به مردمان روزگارش آموخت. در زمان وی، دارو و پزشکی به اندازه‌ای فراهم بود که بر اساس روایات اساطیری تا سیصد سال در دوره حکومت او، سلامت و بی‌مرگی بر زمین حاکم بود. جمشید با کشتی بین شهرها و کشورها سفر می‌کرد. او برای نخستین بار، مردم را به چهار دسته روحانیان، جنگاوران، کشاورزان و پیشه‌وران تقسیم کرد.» (سرور مولایی، ۱۳۶۸: ۱۵۹)

«جمشید، هم در اساطیر و هم در سروده‌های فارسی و در عرصه خیال شاعران، صاحب شکوه و قدرت است و فراوان بدان اشاره شده و گفته شده‌است که، جمشید، چهارمین پادشاه پیشدادی، دو هزار و چهارصد و نوزده سال پس از هبوط آدم (ع) به پادشاهی رسید و نخستین کسی است که آداب و وسایل جنگی ساخت.» (زنجانی، ۱۳۸۰: ۳۳۹)

سلیمان(ع)، از پیامبران و پادشاهان بنی اسرائیل، بیستمین و کوچک‌ترین فرزند داود نبی(ع) است که نامش، هفده بار در قرآن آمده، او زبان حیوانات و جانوران را می‌فهمید و دیو و جن در خدمتش بودند. انگشتی داشت که اسم اعظم الهی بر آن حک شده بود و تخت یا قالیچه‌ای که باد، آن را به هر جا می‌برد، هدهد نیز برای او خبر می‌آورد.

«از نظر نسفی در "انسان کامل" عقل در بدن، مانند سلیمان است که اگر اسیر دیو شهوت گردد، دیو بر تخت می‌نشیند و سلیمان را به خدمت می‌گیرد. اما اگر سلیمان بتواند بر دیو، چیره شود، می‌تواند او را به فرشته تبدیل سازد و از او کار بکشد.» (یاحقی، ۱۳۸۸: با تلخیص از ۴۷۶ - ۴۷۸)

گروهی از عوام ایران، جمشید را به اشتباه و به سبب تشابه پادشاهی و احوالات جمشید با زندگی و پادشاهی سلیمان(ع) از نظر قدرت و چیرگی بر انس و جن و موجودات دیگر، جمشید را همان سلیمان نبی(ع) می‌پندارند. اما حقیقت این است که: «این دو، از نظر زمانی، بیش از هزار یا

سه‌هزار سال، باهم فاصله دارند.» (صدیقیان، ۱۳۷۵: ۱۲۳) با این همه، این دو شخصیت، در شعر فارسی، باهم خلط شده‌است. این آمیختگی و این همانی، در شعر شاعران سده پنجم، بیشتر دیده می‌شود؛ رودکی و ناصر خسرو کمتر و خاقانی، مسعود سعد، معزی و حافظ بیش از همه، این عناصر را باهم درآمیخته‌اند.

شاید بتوان مهم‌ترین دلیل آمیختگی این دو شخصیت را گرایش‌های ملی- مذهبی و نیز علاقه شاعران به پیوند تاریخ ملی ایران با فرهنگ اسلامی دانست؛ یعنی از سوی سلیمان (ع) را، از این جهت که نامش در قرآن آمده و پادشاه و پیامبر قدرتمندی بوده است، دوست می‌داشته‌اند و از سوی دیگر، به جمشید، پادشاه ایرانی، که عمر درازی داشته و دوره حکومتش سرشار از قدرت، آرامش و آسایش بوده‌است، علاقه داشته‌اند، به این سبب این دو را در ذهن و ضمیر خود یکی انگاشته و در اشعار خود انعکاس داده‌اند.

انوری در دیوان، به ویژه در قصاید، بیش از دیگر قالب‌های شعری از جزئیات داستان سلیمان (ع) و جمشید سودجسته، این دو شخصیت را یکی دانسته‌است. حتی آصف بن برخیا، وزیر فاضل و پر دانش سلیمان (ع) را که از مظاهر شکوه و عظمت سلیمان است، نیز وزیر جمشید پنداشته است و: «کوشیده که از عناصر اساطیری فرهنگ سامی و به ویژه آنچه در ارتباط با سلیمان است، سودجوید.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۴: ۴۹) انوری با باور به این همانی سلیمان (ع) و جمشید، ممدوح را وصف کرده، ابیاتی بلند، از قصیده ۱۴۵ را محمل این مدیحه ساخته و از تمام عناصر این داستان، در وصف برتری‌های ممدوح، فیروزشاه، سودجسته و او را "سلیمان راستین" خوانده که به جای دیو و دد، حوریان بهشتی به او، خدمت می‌کنند و باد و وحوش و طیور را به فرمان خویش درآورده و ملک دیگر امیران، در برابر ملکش چون پای ملخی، حقیر و اندک مایه است. بدین گونه، هم ادعای نخست خود را که در آن، شاه را سلیمان دانسته‌است، با علل شعری متعدد استوار ساخته و هم با نمایاندن گوشه‌هایی از این داستان، اطلاعات دقیق خود را، به رخ مخاطبان کشانده و از سوی دیگر، نظم معنایی درونی به قصیده بخشیده‌است. مطلع آن قصیده، این است:

کو آصف جم؟ گویا و بین برتخت، سلیمان راستین
(انوری، ۱۳۹۴: ۱/۱۴۵)

در قصیده‌ای دیگر نیز، ماندگی‌هایی بین سلیمان(ع) و ممدوح خود یافته و او را در چاره اندیشی، "سلیمان دوم" نامیده و خواص خاتم انگشتی سلیمان(ع) را به عقل و تدبیر او، نسبت داده است:

آنکه در انگشت تدبیر، سلیمان دوم مشورت‌های صوابش را، خواص خاتم است
(همان: ۶/۳۳)

در جایی، با استفاده تلمیحی از این مضمون، که اهل سنت، انگشتی را در دست چپ و شیعه در دست راست می‌کنند، گوشه چشمی نیز به ارزش و مقام جم و شکوه آصف برخیا دارد و مضمون نو و زیبایی را با اشاره به انگشتی سلیمان(ع) و خاتم جم، برای شریطه^۱ یکی از قصاید خود برمی‌سازد:

در یمین تو، خانه آصف در یسار تو، خاتم جم باد
(همان: ۷۳ / ۱۸۳۰)

با این همه، در سراسر دیوان انوری از جام جم، یاد نشده و همه عناصر این اسطوره را با همان معنای اصلی در قالب مدح ریخته است، به جز بیتی که در آن، منطق سخن خود را به انگشتی سلیمان(ع) و خرده‌گیران بر سخنش را، به دیو و پری مانده کرده که افتراهایشان بی‌اثر و بی‌پایه است:

خاتم حجت، در انگشت سلیمان سخن افترا کردن بدو، درگیرد از دیو و پری
(همان: ۴۵ / ۱۹۰)

۱- شریطه: «رسم شعرا، این است که قصاید مدحیه را به ابیاتی که مشتمل بر دعای ممدوح باشد، ختم کنند، این قسمت را شریطه می‌نامند و ادبای قدیم، آن را مقاطع قصیده می‌گفته‌اند. شریطه، معمولاً به صورت دعای تأیید؛ یعنی متضمن معنی دوام و همیشگی است. به این طور که مثلاً بگویند: «تا آسمان برپاست، کاخ دولت تو برپای باد.» و چون دعای تأیید به گونه شرط و تعلیق گفته می‌شود، آن را شریطه نامیده‌اند.» (همایی، ۱۳۶۳: ۱۱۰-۱۱۱)

آنچه در بهره‌گیری انوری از این داستان، می‌تواند نوآوری و عامل تشخیص‌بخشی به شعرش قلمداد گردد، حضور پررنگ و همه‌جانبه این داستان در کل ساختار قصیده و قطعه و در نسبت کمتر در غزل است. سازه‌های داستان سلیمان(ع) در اشعار او، به صورت نماد روایت نشده‌اند. انوری با انواع تشبیه، استعاره و مراعات نظیر کوشیده که ممدوح را به سلیمان(ع) مانده کند و نام آصف بن برخیا را بیش از دیگر عناصر داستان، ذکر کرده است. در طی دو قصیده، تمام عناصر و جزئیات اسطوره سلیمان(ع) را ذکر نموده و بین او و ممدوح ماندگی‌هایی را جسته که افزون بر جلب نظر مخاطب، هم قصیده را ساختارمند کرده و هم دانش اساطیری سامی و اسلامی خویش را نمایانده است. البته بهره‌گیری انوری از این داستان، صرفاً در راستای ستایش‌گری است. از نگاه کلی به بازتاب این اساطیر در دیوان این شاعر مدیحه پرداز، چنین برمی‌آید که عناصر اساطیری: «نقش آراینده و تقریرکننده اندیشه» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۲۸۱) را به دوش می‌کشند و بیشتر نام‌های اساطیری هم، از نظر سنجش جایگاه بلاغی تا مرتبه مشابهه یا مستارمنه تنزل می‌یابند.

نتیجه‌گیری

با نگاهی تحقیقی به اشعار انوری، به نظر می‌رسد که وی با استفاده تلمیحی و تمثیلی از اسطوره‌های همگون ایرانی و سامی، در مقام ترکیب و تلفیق آن‌ها، بی‌آنکه باور قلبی به همه آن‌ها داشته باشد، ویژگی‌های هر اسطوره را تنها به شخص ممدوح، محدود و منحصر نموده و شوربختانه با آن‌همه استعداد شاعری، اسطوره‌ها را از اوج قداست به حضيض مادیت فروکشانده و در پس این تصاویر اسطوره‌ای، دنیای کوچک و بسته خود را به نمایش گذاشته‌است و سازه‌های اساطیری را که قادر به انتقال معانی متعالی‌اند، برای بیان معانی و مضامین ناچیز و حقیر مدحی به کارگرفته است؛ چراکه، سازه‌های اسطوره‌ای از ماندگارترین و کامل‌ترین عناصر ادبیات هستند، چون هم استعاری‌اند، هم نمادین؛ هم روایی‌اند، هم تاریخی. اما این سازه‌ها برای انوری در حد و اندازه مشبّه‌به برای توصیف ممدوح و امور کم‌مایه مادی صرف باقی مانده‌است. فرجام سخن، اینکه، پرداختن او به این اساطیر، بیشتر برای واژگان‌پردازی و تزیین و آراستن کلام شعری خود، بوده‌است.

فهرست منابع و مآخذ

- ۱- اردلان جوان، سیدعلی، (۱۳۷۳)، *تجلی شاعرانه اساطیر و روایات تاریخی و مذهبی در اشعار خاقانی*، چاپ دوم، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ۲- انوری، محمدبن محمد، (۱۳۶۴)، *دیوان اشعار* (۲جلد)، تصحیح مدرس رضوی، تهران: علمی و فرهنگی.
- ۳- براهنی، رضا، (۱۳۸۰)، *طلا در مس (در شعر و شاعری)*، تهران: زریاب.
- ۴- بهار، مهرداد، (۱۳۷۵)، *پژوهشی در اساطیر ایران*، تهران: نیل.
- ۵- خمرازبلی، عباسعلی، نیک‌پناه، منصور، (۱۳۹۴)، «اعلام حماسی پهلوانی در دیوان انوری»، اولین همایش بین‌المللی نوآوری و تحقیق در هنر و علوم انسانی، www.civilica.com/Paper-ARTHUMAN01-ARTHUMAN01_025.html
- ۶- زنجانی، محمود، (۱۳۸۰)، *فرهنگ جامع شاه‌نامه*، چاپ دوم، تهران: عطایی.
- ۷- سرورمولایی، محمد، (۱۳۶۸)، *تجلی اسطوره در شعر حافظ*، چاپ دوم، تهران: توس.
- ۸- شفیعی کدکنی، محمدرضا، (۱۳۹۴)، *مفلس‌کیمیا فروش؛ نقد و تحلیل شعر انوری*، تهران: سخن.
- ۹- صدیقیان، مهین‌دخت، (۱۳۷۵)، *فرهنگ اساطیری- حماسی ایران؛ به روایت منابع بعد از اسلام*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- ۱۰- صفا، ذبیح‌اله، (۱۳۹۰)، *حماسه سرایی در ایران*، چاپ پنجم، تهران: فردوس.
- ۱۱- طباطبایی، سیدمحمدحسین، (۱۳۶۳)، *تفسیرالمیزان*، ج ۱۳، ترجمه ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تهران: بنیاد فکری و علمی طباطبایی.
- ۱۲- فتوحی، محمود، (۱۳۸۹)، *بلاغت تصویر*، تهران: سخن.
- ۱۳- وصال، حسین، (۱۳۸۵)، *شمعی بر آفتاب*، تهران: کوشش.
- ۱۴- همایی، جلال‌الدین، (۱۳۶۳)، *فنون بلاغت و صنایع ادبی*، چاپ دوم، تهران: توس.
- ۱۵- یاحقی، محمدجعفر، (۱۳۸۸)، *فرهنگ اساطیر و داستان‌واره‌ها در ادبیات فارسی*، چاپ دوم، تهران: فرهنگ معاصر.